

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

یا شمشیر او سر از تنش بر گرفتیم

۲۴۰۳

سلطنت سلیمان علیه السلام چهار هزار و چهار صد و سه سال بعد از هبوط آدم بود
 بعد از وفات داود بدلول و قدرت سلطنتی داد سلیمان علیه السلام بر کرسی مملکت نشین یافت و کار ملک
 بروی راست پیش از پیشگاه قدس خطاب رسید که ای سلیمان تو رب رحمتی و منظور عنایت آنچه طلب کنی
 با موبت نزدیک باشد و هر چه مسلت دلدی با اجابت مقرون گردد و سلیمان عرض کرد پروردگارا تو کار
 مملکت با داد و موافقی کردی و ملک او را میراث من عطا فرمودی اکنون از تو حکمت و معرفت میطلبم تا کار
 این امت را با صلاح آرم خطاب رسید که ای سلیمان چون تو طلب ملک و مال بخردی و زیستن بسیار
 در دنیا خواهی بلکه حکمت و معرفت را بر حطام دنیوی ترجیح نهاده ای من با تو از حکمت و معرفت و مال میروا
 چند آن عطا کنم که نه قبل از تو ملوک بنی اسرائیل آن کس یافته باشند و نه بعد از تو بدان مکنات رسند
 پس رحمت خداوند شامل حال سلیمان شد و سلطنت عظیم یافت و بمقادیر سلیمان الريح عاصفه تجری ما نوره
 الى الارض التي يارثها حكما فنزلت به بر بادروانی داشت و دیوان نیز بفرمان او بود و حکما قال الله
 تعالى و من الرحمن المنعم المنين يدي يذون ربه و زبان و جوشش و طورهی دانست و بر آنچه میسر حکومت
 داشت علی الجمله بگزاره این همه نعمت پشانی برخاک نهاده سجده شکر بکند است و در طرف شرقی بیت الهی
 بارض تفنون درآمد و انجمنی کرده و ولیمه سلطنت بگشود و گفت یا ایها الناس علی اسطق الطیر و او پنهان کن
 شی خداند مرا بر گردید و زبان مرغان پاموخت و دیوان را مسخر من ساخت و در سلطنت ان و دیعت بان
 گذاشت که هیچک از ملوک را میر نکشت و ازین نیز بدست نخواهد شد اکنون بدان سرم که وصیت پدر را
 فروگذارم و از اندرز او بر گذرم ال اسرائیل زبان به تهنیت بگشا و ندو او را بسلطنت سلام دادند پس
 آنحضرت از بیت تفنون به اورشلم درآمد بر سر پدربرشست درینوقت او و یابن داود که مادرش حضرت
 نام داشت به نزد قبیله ماور سلیمان شد و عرض کرد که تو میدانی جمیع قبایل برای سلطنت من فرام
 شدند و چون داود این مکنات برای برادر سلیمان خواست من در ذل بندگی درآمد و هوامی
 فرما کند ای راست کردم اکنون یک آرزو دارم که از پادشاه گذارده شود بیسبب گفت آن که ام با
 بگو تا در انجام آن مهم جدمی بنزد کنم او دنیا گفت بدان سرم که سلیمان مرا خست فرماید تا ایشان را
 که خدمت پدرم داود میکرد تزیین کنم بیسبب این سخن را از وی پذیرفته او را بگذاشت و نزدیک سلیمان
 آمده و خواست برادر را بادی اظهار کرد آنحضرت بر آشفست و گفت او دنیا که مرده و مردود است
 هم اکنون در طلب کینزک داود باشد و سو کند یا در که روز را به پگاه نبرم تا او نیار بقول میاورم
 و بیایم یو با ذاع را حکم داد تا در طلب او شافقه او را پافت و با شیخ بگذرانید بعد از قتل وی که طلب مبار
 که از جمله خدام بیت اله بود فرستاد و او را حاضر کرده فرمود اگر چه قتل تو با موجب نزدیک باشد ای
 تا با کس تخم هر قریه خویش شده بکار زداغت باش داود را اخراج کرده از خدمت پت از معزول
 عاقت درینوقت خبر با یواب رسید که سلیمان او نیار بگشت و ایشار را که از انصار او بود از پیش براند

تفنون
 باغات زنا و عین مومنه
 بر وزن معجون

اورشلم
 بیت المقدس

اشباح
 بیخ نزهت که ای موعده
 دیای تخم از سکن درینجوب
 دلف و غیره

جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

سخت تر رسید و دانست که دوستان او دنیا جان بد زخواهند بر دهن فرار کرده به پست اند پناه جست چون
 سلیمان از گرواروی آگاه شد بنیابین یو تا ذاع را فرمود که هم بشتاب و یواب را از پست اند بیرون کرده
 مقول ساز چون بنیابین یواب آمد و حکم ملک بدورسانید یواب گفت من ازین خانه بدر شوم اگر سلیمان
 فرماید هم بدخاسر من ازین برگیر دیگر باره بنیابین خدمت سلیمان آمد و شرح حال بازگفت آنحضرت فرمود
 که چنان کن که یواب خود قوی داده پس بنیابین را اجبت کرده یواب را در پست اند بقتل آورد و جسد
 او را در ارض بریه بنجاک کردند آنگاه سلیمان همه را طلب کرد و فرمان داد که خانه در بیت المقدس بر آورد
 در آنجا تشریف بر کرد و یواب را در آنجا بگردد و اگر روزی از آن بلخ سپردن شود خوش
 بهدرباشد سمعی بر حسب امر در بیت المقدس خانه را ساخته کرده ساکن گشت و انجام کارش چنان بود که
 سه سال پای بدروازه شهر نهاد پس ازین مدت وقتی دو غلام وی که بیخه بارض جا شتافتند سمعی
 بی آنکه از پادشاه رخصت یابد بر نشسته بر زمین جا شت باخت و غلامان خود را گرفته باز آورد چون این
 خبر گوشش زو سلیمان شد او را حاضر ساخت و فرمود بکنتم ترا که چون ازین بلده بیرون شوی
 خوت بهدرباشد اینک خود در قتل خویشت کوشیدی پس بفرمود او را بیکسر ازین بر گرفتند
 علی بجله چون وصایای پدر را در باره هر کس پایان برد و در سلطنت استقرار یافت بنیابین یواب
 که با صف بن برخیا تعبیر کنند و زیر و مشیر خویش ساخت و تدبیر لک و کثور را بد و مغوض داشت و بجز
 و اخیال پسران شیشان را در حضرت فرمود و صادق بن جبر را سرهنگی داد و یوشا فاطم بن خلیل
 در میان مردم منصب امارت داشت و در نیک و بد خلق بعدل و نصفت کار میکرد داشت و صادق
 و ایثار را مخصوص خدمت پست اند فرمود و عزیزان بن نمان را بر و کلا مملکت امیری داد تا مملکت
 و مارب ایثار در حضرت پادشاه کثوف دارد و از رد و قبول هر یک آنجا عت را آگاه سازد و زبده
 بن نمان از ابناء امت خویش اختیار فرمود و ایثار خازن داد و پیرام بن عبید را عامل و کار گزار
 خراج مالک کرد چون این اشخاص را هر یک بخدمتی لایق رساند از فرمود و از دهن تن از بزرگان
 مملکت و صنادید حضرت را بر کرد و هر یک در زمین معین حکومت داد تا خراج آن لک گرفته هر کس
 یگاه خوانسالار و وکیل خسر ج باشد و اسمی ایسان برینسان است که مذکور میشود اول بن خور که در
 جبل افرایم حکومت داشت دوم بن دقیر بود که در ارض متقاض و حلقه و پست شمس و آبلون حکمران بود
 سیم بن حنکه که در زمین اربوت حکم میراند چهارم بقنا بن خلیل بود که از پست شان تا آبل و از قول تا مملکت
 یقین را متصرف بود پنجم بن کبیر که ارض را مملکتا در داشت ششم اخید اب بن عدو که در ارض مجیم کار
 بود هفتم بقنی بن خویشی که در ارض آسیر امارت داشت هشتم یوشا فاطم بن فروج که در ارض نیا خا کار
 گزار بود نهم ستمی بن انا که در ارض سپاسین حکمرانی میکرد و اسم کز بن اوری که حکومت ارض
 جلتا و مملکت انوزلینین و بلاد حرج بن عناق با وی بود و دوتن دیگر در انجام کار شرف مصاب
 آنحضرت را در یافتند و برقت داد و ای بلند شد مذاول بن ابل تا اذ اب بود که لطافت و خریلی

سمعی با بین و معین
 بر وزن سمعی
 قشرون
 با قف و اول و اول
 می نطق جا شت
 وزان شده

وقایع بعد از نبوط آدم تا هجرت

بجای آنکه آورد و دیگر آنکه جمعش بود که دیگر و قتر آنحضرت را که بیست نام داشت بزرگی گرفت و در ارض
 تعالی حکومت میکرد علی بن ابی طالب این روزده تن از حد مصر تا پایان ارضی شام و کنار فرات را تصرف
 داشتند و هر ماه از سال را یکتن گنیل خسیج و خوانسالار بود چه آنزمین را که حکومت داشتند خراج آن
 زیاده از یکماه را کفایت نمود و خرج یکروزه مطبخ و صرف مائده آنحضرت در هر روز شصت خردارمان
 خشک و سی و دیگر دارمان غلیظ برآورده کا و پرواری و بیست سر کا و از مواشی میکردند و صد سر کا
 علاوه بر طیور سمن و جانوران که از پاسبانان نخبه میکردند همه روزه مقرر بود دیگر اشیا را بدین قیاس
 گرفت آنحضرت را دوازده هزار سوار رزم آزموده بود که از همه لشکریان منتخب بودند و همه روزه از
 پادشاه اجری میسر دهند و چهل هزار اسب برآورفته داشت که همه روزه از و کلا آنحضرت گاه و
 بدیشان میرسید دیگر آثار آنحضرت هر یک در جای خود مرقوم خواهد افتاد انشاء الله تعالی

۴۰۴ م

قتل ایرج بدست سلم و تور چهار هزار و چهار صد و چهار سال بعد از نبوط آدم بود

چون تور بن فریدون بر مملکت ترکستان دست یافت و اینچنان را بقتل آورد و سوخ خان ملک قبایل
 تا آنرا مطیع کرده چنانکه مرقوم شد نام او در سلطنت بلندگشت و جیلاورد داغ او را یافت از آنسوی
 سلم علیه و جلالت برادر را بشنید و استیلائی او را در ترکستان بداشت بخاطر آورد که در دفع ایرج
 را میزند تا چهره فریدون او را بویلهدی اختیار فرمود و جانب برادران بزرگتر را مرجح داشت
 پس نامه برنگاشت و با خدمت تور فرستاد که سالهای دراز است که فریدون دلیل و زبون ساخته
 و مرجح برادر کمتر فرموده اکنون که کار بسامان است و در اقتدار با زوی است که خاطر ازین گزشت
 صافی سازیم کار را با توانی و کسالت حواله نماید داشت تور را که خمیر مایه غرور بود این سخن بجنب آورد
 و بدو کس فرستاد که من نیز از پای نشینم تا دست در آغوش آرزو ببرم و سپاهی که از حوصله حساب
 فرونی داشت فراهم کرده از حد و ترکستان بجار آرد با چنان آمد و در باب الابواب فرود شد و از
 آنسوی سلم آهنگ داد که با برادر پیوندد و درینوقت سوسا او موشس ملک بابل بود و در خدمت سلم
 طریق عیادت میکند داشت و ناگنار از من زمین را خسرده فرمان داشت پس سلم بی مانعی با سپاه فراد
 از دیار بگذر و ازین مردم عبور کرده بخدمت تور پیوست و با برادر خدمت و عهد استخوان شده رسولی
 جدید گاه فریدون فرستادند که مارا چه نقصان بود یا چه حصیان و ایرج چه کمال بود یا چه جمال که او را
 از پراچان صحن کزین کردی و بولایت عهد برداشتی و پادشاهی روی زمین را بدو گذاشتی اکنون ایرج
 این خدمت خلق کن و اجبال خصومت را از میان قطع فرمای و اگر نه این آتش جز با آب شمشیر فرو نخواهد
 گشت و این داوری جز با زبان سنان فیصل نخواهد پذیرفت چون رسول برسید این سخن در حشر
 فریدون گذاشت پادشاه در جواب گفت که با فرزندان من کمبوی که دل با شیطان موافق دارد و این
 خیلا از داغ و درد کشید من نه بخود ایرج را ولیعهد کردم بلکه دانستم مملکت و موبدان حضرت را کرد
 آوردم عالم و عالمی بکه حاضر و بادی عهد استخوان شده و ایرج را بدین کار اختیار کردند من

جلد اول کتاب اول ناسخ تلخیص

خلاف جمهور را رواندا شتم و این هم را با وی گذاشتم و فرستاده را کیل ساخت و در حال ایرج را اطلاع میداد
و گفت ای فرزند برادران تو نسب با صفاک میرسانند ناچار سرت بد خوبی تا آرد و اینک بگین تو برخواستند
و دل با تو بد کرده اند من بر آنم که پیشتر از آنکه بدین بوم تا حق کشند و نیکدی اندیشند سپاهی لایق بیکام
و ایشانرا گوشمالی بسزا دهم ایرج عرض کرد که ای پدر بزرگوار اگر چه برادران مرا در حضرت جباری
شیع رفته و کردار زشت ایشان در خدمت پادشاه مستکرافتاوه اکنون اگر فرمان رسد و رخصت باشد
من خود با خدمت برادران روم بی آنکه خونی با سنان بالوده شود یا یعنی با فسان سوده کرده و این
خصمی را بجز آرم و این داوریر از میان بگیرم و در اینجا ح این هم چند ان الحاح فرمود که
فریدون را دل نرم کرد و جمعی از خردمندان و سواد از با خود برداشته که غم خدمت برادران نبود
فریدون نامه بدیشان نوشت که اینک ایرج سلطنت روی زمین را بگذاشت و شمارا برگیرد و رضا
شمارا از پادشاهی جهان خوبتر دانت سزاوار است که جانب او را فرو گذارید و با وی از در
مهربانی و سخاوت بیرون شویم مع القصد چون ایرج بلشکر گاه سلم و تور رسید و ایشان از آمدن
او آگاهی یافتند ویرا استقبال کرده دستش بگرفتند و بسرا پرده خویش فرود آوردند و مردم ایشان
فریقه شمایل ایرج بودند و بایکدی کیر از محاسن و فضایل او سخن در میان داشتند سلم اینمضی را بفرست
در یافت و برسد و گیتی که در باطن داشت پنهان و تور را بر قتل او بجهت کرد تا چون در سرپرده
با هم نشستند سخن از گذشته میان آوردند چندا که ایرج زاری و ضرت کرد و موی سفید پدید
بشاعت آورد تور چشم و غضب افزود و اظهار تجتر و تهور نمود تا بد آنجا که از جای بخت و آن
کرسی که در زیر پای داشت برگرفت و بر سر ایرج فرو کوفت چنانکه خورد در هم شکست و بی توانی دست
برده و خنجر از میان بچید و سوار از تن برگرفت صبحگاه دیگر خبر قتل ایرج در افواه افتاد و سلم و تور
جسد برادر را در خاک راه افکند و کوچ دادند و هر یک بدار الملک خود شتافتند و مردم ایرج جسد
او را بر گرفته بدرگاه پادشاه آوردند روز روشن چشم فریدون سیاه شد و در سوگواری فرزند زار
زار بگریست و چندا که در جهان زیستن داشت مرگ فرزند را فراموشش نکرد و مقدر است که ایرج
نسبت با ایرج داده اند و بجای جیم الف و نون بناده اند علی اسمله ایرج را آورده مشوره بود
که از شوهر حمل داشت و چون بار نهاد منوچهر متولد شد و فریدون دل با دیدار او شاد داشت و بچه
رشد و تیز رسید پس و اگر امی و از جمله فرمود و بجای ایرجش و لیعهد و نایب مناب خویش داشت
و اعیان مملکت را در ذل طاعت او جای داد چون نام منوچهر بلند گشت و آوازه جلالت او
گوش زد و سلم و تور شد با خود گفتند سباد این کودک چون قوت گیرد و شوخ خواهد بود بر فرزند و با مادر
نیکو آن باشد که پیشتر از آنکه فتنه حادث شود و گاه غضب افتد در فرخ این عالم که کوشم و این کار را
با صلاح آریم پس چند کس از مردم زیرک سار ضرب زندان استیاز کردند و چندی که در خورشگاه

وقایع بعد از سقوط آدم هجرت

فریدونی باشد پیشان سپردند و گفتند بخت پادشاه شده این شیبا را پیش بگردانید و بقدم خنذر
پیش شده زمین درگاه را بوسید و عرض کنید که ما از اهل عصبیا نییم و از کرده پیشان بسیار نباشد
که پادشاه از حیرت بندگان درگذرد و گناه عذرخواه را مضمودارد و اگر منوچهر را بدخانب کس و نایب
اورا بسلطنت بر داریم و چندانش تواضع و تخاشع کنیم که شاه مقصود را دست در آغوشش کند و خود
پدر را فراموش فرماید چون فرستادگان سلم و تور بخت فریدون شتافتند و پادشاه از آمدن
ایشان آگاه شد فرمود تا آنجمنی کردند و بزرگان درگاه را حاضر ساختند قارن بن کاوه که سه سال را
لنگر بود در محل خود قرار یافت و سام ابن زیمان و شیروی و شاپور و قباد و گتاسب با دیگر دیران
و جنگجویان هر یک با ساز و برگ تمام در جای خود آرام گرفتند و از پیش روی چهار سزارتن از
غلامان ترک صف بر کشیدند و فریدون بر اینکه سلطنت متکی آمد و منوچهر را در کنار خود جای داد و آنگاه
رسولان سلم و تور را رخصت بار داد تا از در آمدند و زمین خدمت بوسیده منطوقه ایشان را معروض
داشتند فریدون در جواب فرمود که سلم و تور آن فعل شیخ کرده اند که هیچ شیعی تدارک تواند کرد
همانا من خوب نیستم که با فرزندان خویش طریق محاربت و مقاتلت سپرم درین وقت ان نهالی که غرس کرده
بارور گشته و آن تخمی که حرث فرموده اند بار آمده اینک منوچهر بنوخواهی پدر با سپاهی بسورت شراه
نیزان و عدت ستاره آسمان کار رزم را ساخته بسوی ایشان خواهد تاخت و چندانکه در قوت بازوی و
باشد و کوشش دیگر مسامحت نخواهد فرمود این بخت و فرمان داد تا رسولان را بشیرفات مکی و انعامات
خسروی مخصوص داشته بخت انصاف داد چون فرستادگان بخدمت سلم و تور پوستند و سوار
ای عظمت فریدون و زمین کی منوچهر و عدت سپاه و زینت بارگاه باز گفتند و مقالات فریدون را برشته
پان کشیدند ایشان سخت بمراسیدند و دانستند که این سخن جز با زبان شمشیر راست نیاید و این کار
جز در میدان کارزار با صلاح کرد پس عرض سپاه داده لشکری چون موج دریا و در یک پاهان
فراهم کرده بانسوی رود چون فرود شدند و ازین جانب منوچهر با سیصد هزار مرد جنگی کوچ داد
چون سیلاب بلا از چون عبور کرد و در برابر ایشان صف بر کشید و روز دیگر از باد آتسکاه آن دو لشکر
سج در هم گذاشته از یکدیگر همی گشتند اگر چه همچیک دست در آغوش ظفر زدند لکن شتر از لشکر سلم
و تور دست فرسودا جل و پایمال شو گشت چون روز بکران آمد و هر دو لشکر بار امگاه شتافتند
منوچهر قارن را بجز است سپاه بر کاشت و طلایه با او داد اما از انسوی تور تقسیم داد که شخون
با لشکر منوچهر برود و یکصد هزار مرد مقاتل بر نشاند و قریب بسیده دم بلشکر گاه منوچهر تاختن کرد
و با قارن دوچار شده جنگ در پیوست و منوچهر از کیر و دار دلیران اگهی باقیه بر پشت و بجز کما
در رفت از خانه بن مردانه با ستاوند و مصاف دادند تا گاه تور با منوچهر دوچار شد با هم در آو
منوچهر از نیرزه اهر را از سبب در آنکندونی الحال فرود شده سراور از تن برگرفت چون این خبر
در میان لشکر پراگند شد سلم بجای قرار یافت و با سپاه از پیش بر بخت و بختی پناه جست و سپید

جلد اول کتاب اقل تاریخ

لشکر بیه گاکوی که از خاک نژاد و شت سپرد لکن سنو قتل تو نند مرد و سار و با و صرح مقرون نبود و در آن
 شده میدانستند لاجرم قارن انکشتی تو را بر گرفت و جمعی از دلیران را بشیروی در کین نشانند و گفتند
 من بزدانه این حسن در نوم از کین بر ایید و تا حقن کنیید و شامگاه خود بنزد یک سار و آمد انکشتی
 به حارمان در دوازه بنمود که اینک از جانب او آمده ام چون در را بگشودند با چند تن بدرون رفت
 و بانک در انداخت در حال شیروی از کین با مردان کار تا حقن کرد و جنگ در پوست در آتیب دو
 هزار تن از مردم سلم عرضه دار و هلاک گشت اما در آن شب گاکوی جنگهای مردانه کرد و از پاری
 روز دیگر باز میدان جنگ بر آراستند و از جانبین صفها راست کردند گاکوی از جانب سلم میدان
 و چند کس را با تیغ بگذرانید از شیوی منوچهر چون شیر خشمگین اسب برانجخت و زمین جنگ را با گاکوی
 تنگ کرد و با حمله تختین او را با تیغ بگذرانید سلم چون گاکوی را بد آن حال دید بدانت که دیگر مجال
 در ملک نباشد باره خویش را برانجخت که از پیش بدرود منوچهر او را مجال نداد و از و نهال او چنان
 کرده بدور رسید و هم در حال از آبش در انداخت و سر آتش بر گرفت لشکر سلم چون چنان دیدند سلاح
 جنگ از تن برینجند و امان طلبیدند پس منوچهر با فتح و ظفر قرین گشت و غنائم نامحسور از آن حرب
 بدست آورد و از آن جمله دویست هزار تن کینرکان و غلامان اسیر و دیگر سپاه وی بود و در مع لقمه
 منوچهر سلم و تور را با غنیمت که یاقه بود و زبد گاه فریدون فرستاد و خود نیز بد آن حضرت پوست
 فریدون بگرازه پیشانی منوچهر را بوسه گاه ساخت و زمام سلطنت را بکف کفایت او نهاده خود بکوشه
 عزت و زاویه خمبول در رفت و بطاعت خداوند پرداخت همانا روزی چند پیش نماز که پشت بیک
 فانی کرده بعالم جاودانی شتافت مدت سلطنت او پانصد سال بود و از کمال حکمت و دانش لقب
 به موبد بود و اول پادشاهی که در ایران برپیل نشست و ساز حرب بران بست وی بود و پدید آوردن
 استرا از شاپخ ضمیر اوست و در علم طب و نجوم نیز سر آمد اعیان مملکت بطیب بسیار اینکو میداشت از
 سخنان اوست که فرمود من عدل فی سلطانه استگنی عن اخوانه و قال اقد الامراء سور الیسرة و اقد الوزرا

عجب المنسرح هم کوبه الایام صحایف اجاکم فاعضوه حسن اعماکم
 اختلاف تواریخ بقصد امم مختلفه اوقات خروج بنی اسرائیل از مصر تا بنیان مسجد

و کتاب توریه مرقوم است که از سال خستروج بنی اسرائیل از مصر تا زمان که سلیمان علیه السلام بنا
 مسجد اقصی میکذاشت چهار صد و شاد سال است و آنچه نگارنده این کتاب ببلد کافص کرده و با
 مقرون دانسته پانصد و نفا دوشت سال باشد و این سخن با تاریخ سامریان و عقیدت یونانیان
 نیز نزدیک باشد و هم در تویید چون قصات را یک یک کند تی معین بود و از پیش بن نون تا او بود
 هر کس را از فانی شخص باشد این عهد را چون شماره کنی با آن عهد که را تو منوچهر بسیار که و مطابق
 افتد پس تاریخ این سخن در توریه هم از توریه تواند بود و سخنان آن ملایمین که سلیمان علیه السلام در زمان
 ایچیس فرعون مصر که در خورشید را بیلیمان فرستاد و ایچیس که بیک فرعون بود است و کتبی و توریه

اختلاف تواریخ
 کتب

جلد اول کتاب اول تاریخ الهی

که تو نیک میدانی داد و در آن قدرت در بازو بود که خانه خدای را پنهان کند و چنانکه خواهد پیمان بر
 لکن چون آنحضرت را مشغله فراوان بود و کارش با رزم و جهاد بسیار می افتاد و خداوند این همه را پنهان
 گذاشت که همواره در آرامش و آسایش اکنون باید تو نیز باوری کنی و مردم خود را بر کمکاری تا اخیل
 لبنان چوب صنوبر قطع کرده بکار بجز آرزو من گس میفرستم تا از آنجا به بیت المقدس حمل کنند و هم
 کاشکان ترادرازی این خدمت اجری دهم و دست مزدور سالم چون فرستادگان حیرام مراجعت کردند
 و فرمان سلیمان را بدور ساینده نیک شاد خاطر گشت و جمعی کثیر بدین خدمت بر کجاست و ازین سوی
 سلیمان سی هزار مرد از بنی اسرائیل مامور فرمود که هر ماه ده هزار تن بجهل لبنان شوند و هر چوب که مردم
 حیرام آماده کرده اند به بیت المقدس آرند و بیت هزار خردار کندم و بیت هزار خردار جو و بیت هزار
 خردار روغن زیت درازای قوت و دستمزد مردم حیرام فرستاد آنگاه برای سنگ بر آوردن
 از کوه و تراشیدن آن هشتاد هزار مرد از بنی اسرائیل معین کرد و هفتاد هزار تن برای حمل و نقل آن
 مامور داشت و سه هزار و شصت مرد مهندس و دانا فرمان داشتند که بر جمله مزدوران حکم رانند
 و فرمان دهند و علاوه بر این جماعت گروهی از دیوان مزدوری میکردند و از معادن و بجا را
 و کهرمی آوردند کما قال الله تعالی *وَمِن شِيبَانٍ مِّن يُّتُوكُمْ صَوْنٌ لَّهٗ يَغْلُوبُونَ عَمَّا ذُوْنَ ذٰلِكَ* و سلیمان زار
 حضرت پروردگار آن عزت بود که هیچک از دیوان این سروی نترسد و عصیان نبود چنانکه خدای فرما
وَمِن يُّتُوكُمْ عَنِ امْرِئِكُمْ وَمِن يُّتُوكُمْ مِّنْ غَدَابَةِ الْعَيْبِ چون این اسباب فراهم شد آنحضرت شروع در بنیاد
 مسجد نمود و قطعه از ارض را معین کرد که شصت ذراع طول داشت و با پست ذراع عرض بود
 و دیوار آن را با سنگهای کران که هر یک ده ذراع داشت ذراع طول و عرض داشت بر آوردند
 و ارتفاع دیواری ذراع بود و رواقی بر یکوی آن حایط پنهان کرد که ده ذراع عرض داشت
 و طول آن بر عرض حایط واقع بود و هم عرض حایط را که پست ذراع باشد فرود داشت و بر اطراف
 آنجا خزاین مرتب داشتند و رواقها و مستطرات سه مرتبه برز بر اسم نهادند که عرض هر مستطرت
 در مرتبه پست پنج ذراع بود و در مرتبه ثانی شش ذراع و در مرتبه سیم که برز بر واقع بود هفت ذراع عرض
 داشت و این جمله را با سنگهای منبت و احجار منقوره بر آوردند و در تراشیدن و بریدن احجار چون
 استعمال حدید و دیگر فلز ممنوع بود سلیمان آلتی به حجاران سپرد که شمشیر بصورت جو نمود و آنرا بزبان
 عبری شامیر مینامیدند و در میان آرد جو نگاه میداشتند و جز بدینسان داشتن آن آلت صعب بود
 زیرا که آنرا بر زهر هر چه میسند مذبلطج در آن رخنه میکرد و اگر چه در سنگ و فولاد بود و فرود میداد علی ایچ
 چون بنای حایط و رواقها پایان آمد پنهان قدس المقدس کردند و آن بنا را پست ذراع عرض
 و پست ذراع طول بود و هم پست ذراع ارتفاع داشت و این خانه مخصوص تابوت عهد بود
 دیوار آنرا با چوبهای سرو و صنوبر که پست ذراع طول داشت استوار کردند و صنها سی تفسیل
 از زر ناب بساختند و بر تمامت دیوار و سقف قدس المقدس از پردن و اندرون نصب کردند

آنها به این جهت
 در کتب و روای
 ساکن در ای عهد

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

و آن صفحهای زرچسندان ثقیل و ضخیم بود و با منجھای زر که نجاه مثقال قدس وزن داشت محکم میبودند
و باب میت المقدس را نیز از زر خالص کردند و چند استاز در پهلوی یکدیگر مرتب داشتند و در آنجا
نخ ذراع طول و پنج ذراع عرض داشت و مصرعین آن از چوب زیتون بود که هم صفحیات زیر آن
نصب کردند و این جمله منبت و مصور بصورت اشجار و ریاحین بود و شصت بدره زرد را درون میت نهادند
بخرج رفت آنگاه دو فرشته از چوب ساختند که ده ذراع طول و ده ذراع ارتفاع هر یک بود
در پهلوی هم استوار کردند چنانکه بالهای ایشان که گسترده داشتند میت ذراع عرض داشت
تا بوقت رب را در زیر بال آن فرشتگان جای دهند و هر دو فرشته را در زوب خالص پوشیده
کردند و جمیع نذیر و خانهای آن بنا را با ذهب پند و دند آنگاه کس فرستاد و حورام پسر مصورا
را که مادرش از قبیلہ نعلالی بود و در صنعت زرگری و نحاسی دست قوی داشت حاضر کردند و بفرمود
از ذهب خالص چند خوان ساخت تا در پت آنه نان تقدّمه را در آن جای دهند و ده مناره از زر
ناب بر آورد که ازین جمله پنج در همین خانه منصوب بود و پنج دیگر در بسیار و نذیر هم از ذهب خالص آورد
و صورت لکن و شمع و پالاون و حجر زبرین و غیر ذلک چندان از سکنه اشیا با زر خالص ساختند که از
حاصله حساب بیرون بود علی بجمه چون از کار زر خلاص یافتند برقیب آلات و آدات نحاس پر داشتند
پس حورام بفرموده سلیمان دو عمود از مس ساخت که طول هر یک هجده ذراع بود و دایره هر یک دو اذرع
ذراع و بر سر هر ستون طبقی مدور از مس نصب کردند که سخن آن طبق از طرف ارتفاع پنج ذراع بود و آن
طبقها منقش بصورت مختلفه بودند و هفت سلسله در هر طبق استوار کردند که هر سلسله نجاه ذراع رشته داشت
و در هر سلسله صد ناز زرین تعبیه کرده بودند و صد ناز مسین بر طبقها نصب کردند و پرده بر طبقها
گتزدند که چهار ذراع او نیخته بود و تارهای زرد در آن پرده تعبیه کرده بودند و مصور بصورت مختلفه بود و در
صد ناز مسین نیز بر زبر آنها نصب کردند آنگاه این دو عمود را در یک محل آورده یکی را بر طرف راست
منصوب داشتند و آنرا یا حین نام نهادند و آن دیگر را بطرف چپ نصب کردند و با عاز خوانند آنگاه
دعائی از مس ساخت که از لب آلب دیگر آن دو اذرع ذراع بود و پنج ذراع ارتفاع داشت و آنرا
بجر نام نهادند و دو اذرع کا و مسین ساختند و از هر سوی سه کا و در ابا زد داشتند و بجزر بر سر کا و نا
منصوب نمودند و ده کا سه مسین ساختند که طول هر یک چهار ذراع بود و بر لب کا سات صورتی را
و کا و نا و رشته تا تعبیه کرده بودند و ده سطل از مس ساختند که هر یک چهل مشک را بگیر بود
پس بجزر او پیش روی میت جای دادند چنانکه نوخر کا و نا داخل میت بود و پنج سطل و پنج کا سه
در همین پنج کا سه در بسیار آن بداشتند و آدات دیگر که از شماره فرونی داشت نیز ساختند
که شرح آن جمله موجب تطویل است و اینهمه صنعت را حورام بمفاد و استننا له عین القطر از برای سلطان
از مس پایان بود و در ارض خا خا که قریب به ارساست این صنایع میکرد و دیوان نیز در آنجا
و صنعت کاری با مردم همدست بودند کما قال الله تعالی یعملون که تا یثا زمین تجاریت و تا یثا

جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

و چنان که انبیا و قدوسان و دیگر نامهای آن حضرت هر یک در جای خود مرقوم خواهد شد ۴۴۱۳
 جلوسر حیوسن در مملکت چمن چهار هزار و چهار صد و پنجاه سال بعد از یسوع مسیح بود

چمن حیوسن پسر پنی است و پادشاه پست و نغم است از خاندان شینگنگ که بعد از پدر بر تخت خاقانی نشست
 و بر مملکت چمن و ماچن و خا و خن و بت دست یافت و از شهر مغول و تانایسب آن سده که دپی و پیر حد
 مملکت استوار کرد و آن غلبه که تور بن نسریدون بدان قبایل یافت این و آسوده بود اما شخصی که در آن
 نام داشت و در شهر چو که که پیکوی خان بایق واقع است ساکن بود هرگز با حیوسن از در اطاعت پیرون نشد
 از آن روی که و آنک بسبب اغتشاش حدود و نفوذ و اختلال کایسلطنت از ترکها ز قبایل مغول و تانایسب
 در زمان دپی خود سری آغاز کرد و دپی چون گرفتار ساه اعدا و مشغول بر آوردن دیوار بود چنانکه
 مرقوم افتاد متعرض احوال و آنک نشست و مجال آن نیافت که او را از میان برگیرد پس و آنک که
 مردی با جرات و جلالت بود و مردمی دلاور فراهم داشت درین وقت نیروی بازوی او فروتر گشت
 و آلات حرب و مردان جنگ او بیشتر بود لاجرم در چو که مردانه نشست و اطراف بلاد او را
 خود را بدستتاری جنگ آوردان مضبوط فرمود و اصلا در رتبه اطاعت حیوسن در نیارود
 تا زمان دولت او سری شد مدت سلطنت حیوسن در مملکت چمن سی و سه سال بود و در آخرین
 سلاطین و دومان شینگنگ نامک است و بعد از وی این دولت انقضای یافت و سلطنت با اولاد
 پیرون قرار گرفت چنانکه در جای خود مذکور شود

۴۴۱۴ آوردن تابوت یکسند را بمسجد اقصی چهار هزار و چهار صد و چهار سال بعد از یسوع مسیح بود
 چون بنیسان مسجد اقصی پایان آمد سلیمان علیه السلام فرمان داد تا جمیع بنی اسرائیل در ارض صیون
 گرد آمدند و تابوت عهد رب را حمل کردند و در میان ان الواح احکام خدای بود که موسی علیه السلام
 تابوت را در بیت نهاد چنانکه مرقوم افتاد علی الجملة سلیمان با جمیع بزرگان بنی اسرائیل در پیش روی تابوت
 بمسجد آردان شدند و جمیع قبایل را جو رسو و تمام در پیرامون آن راه سپردند و صد و بیست کس در پیش
 روی مردم بوقها و کرنا میوزا شنید و بنی یسوی که خادمان پت اله بودند برگردان تابوت پره داشتند
 بین شگوه و عظمت آنرا حمل داده در قدس القدس فرود آوردند و تحت بالهای قوسگان زمین جا
 دادند و چون از آنجا سپرو نشدند باری با دید آمد و جمیع ایکل را فرو گرفت و چنان آن صحاب شراکم بود
 که هیچکس را در آنجا مجال توقف نماند و این آیتی از خداوند بود چون این کار را نهایت شد بنیاد آن
 داود شکا و قیل من جباروی اشکور سلیمان سجد و شکرانه بگذاشت و دست بجزت چون بود داشت و خدا
 بیخ گفت پس خطاب از جناب کبریا در رسید که ای سلیمان این خانه را نیک عبادت کردی و بندگی خدای
 پایان آوردی لکن روزی آید که بنی اسرائیل کافر شوند و بت پرستیدن گیرند آنگاه اینجا هست زلیل
 و اسیر خواهند شد و این خانه خراب خواهد گشت مع القصد چون سلیمان از غار و نیاز فراغت جست بیست
 دو هزار کاه و صد و پست هزار کوه سفید برای قربانی پیش گذراند و آتش از آسمان فرود شده قربانیها

وقایع بعد از بهبوط آدم هجرت

پس سلیمان آنروز را عید فرمود و جمیع قبایل بنی اسرائیل چهارده روز شاد خاطر و در آنجا پیوند و پیوسته
 نشین رخصت خواسته بمنازل خویش شتافتند پس از دو روزه آنحضرت بنامی مسجد اقصی گذاشت تا آنروز
 که عمارت آن پایان رفت و قربانی فرمود هفت سال دشمنی بود آنجا سلیمان هر کس را که در عمارت
 مسجد رخصتی کشید یا رنجی دید بجهتی مخصوص داشت از جمله پست دید و قریه با حیرام ملک صورت عطا فرمود
 اگر چه حیرام آن بخشش را در برابر گوش خویش اندک دانست و خارش مرد لکن از اظهار ارادت و ظهور عبودیت
 هیچ کاستن نتوانست و یکصد و پست برده ذهب بخت سلیمان برسم خراج گذاشت و جمیع ملوک در
 پیمان پست آن برسم خراج و هدیه اشیای نفیسه فرستادند و خاطر آنحضرت را از خود شاد نمودند مقرر است
 که بعد از بنامی مسجد اقصی سلیمان فرمود تا خانه برای مجلس حکومت و سلطنت بنا کردند و آنرا عیظ لبسان نام
 نهادند و آن بنا صد ذراع طول و پنجاه ذراع عرض داشت ارتفاع جدران آن سی ذراع بود و در میان
 آن حایط چهار صف ستون از چوب صنوبر راست کردند که هر صف پانزده ستون بود و سه صف را هم
 با چوب صنوبر مستقیم داشتند پس چهل و پنج ستون را بر سر سقف بود و پانزده ستون چینی بر سر درگاه
 و غرفات و شرفات با سه صف در برابر یکدیگر ساختند و ابواب و عتبات را بمقابله گذاشتند و در
 بر فراز آن مقرر داشتند که پنجاه ذراع طول و سی ذراع عرض داشت و همرواتی دیگر در میان آن بود که
 بر قضاوت تحت سلطنت آنحضرت را در آنجا جای میدادند و شرح صورت آن تخت در جای خود مذکور خواهد
 شد علی الجمله سردای دیگر مانند ایچانه و جنب آن بر آوردند و پیمان آنرا با شکهای دو ذراع داشت ذراع
 طول و عرض محکم کردند و مرتفع ساختند که مخصوص پر دیکان آنحضرت بود چنانکه آنزمان که سلیمان دختر
 اسپهر پادشاه مصر را بزنی آورد و چند روزی در آنجا جای داد و این قصه نیز در جای خود مرقوم است
 مع القصة این پیمان را در مدت سه سال پایان آوردند

بد و دولت ایالتی و حکومت این در آن مملکت چهار هزار و چهار صد و چهارده سال بعد از بهبوط آدم بود
 مملکت ایالتی از اقسام اراضی یورپ و فرنگستان است و عرصه عرض و وسع میسب باشد از طرف شمال
 با زمین مملکت منه اتصال دارد و از جانب جنوب به بحر مدیترانه پیوندد که به بحر شام مشهور است و مشرق
 آن خلیج دیمس است که فاصله است در میان مملکت یونان و ایالتی و مغرب آن جزیره سیسیلی است که در بحر
 شام واقع است اقسام سلاطین و سیدی دولت ایشان معتقرب درین کتاب مبارک مرقوم خواهد
 شد و آنجا که شهر روم پیمان شد چنانکه در جای خود مذکور شود و در الملک و پای تحت این مملکت آن لده
 عظیمه بود هالفا این زمان درین مملکت دولتی و سلطنتی بود تخت و ملکی بر نخواست که سیرا و در خور ذکر و شایسته
 ترقیم درین کتاب آید بلکه ساکنین آن اراضی را در هر لده و آبادانی حکام و مشایخی جداگانه بود اما آنکه
 طرای که در کنار دریای شام واقع است بدست لشکر یونانیان محصور شد و قصه این جزیره نیز در بدو
 حال ملوک کریم مرقوم خواهد افتاد علی الجمله چون اهل طسرای به شنگای محاصره افتادند این نام برد
 پس وینس که در نیوت حکمران و فرمانگذار شهر طرای بود چنانکه در موضع اعدا گوش نمود فایده داشت تا جا

وقایع بعد از بهبوط آدم هجرت
 ۴۱۴
 مملکت ایالتی و حکومت این در آن مملکت چهار هزار و چهار صد و چهارده سال بعد از بهبوط آدم بود
 مملکت ایالتی از اقسام اراضی یورپ و فرنگستان است و عرصه عرض و وسع میسب باشد از طرف شمال
 با زمین مملکت منه اتصال دارد و از جانب جنوب به بحر مدیترانه پیوندد که به بحر شام مشهور است و مشرق
 آن خلیج دیمس است که فاصله است در میان مملکت یونان و ایالتی و مغرب آن جزیره سیسیلی است که در بحر
 شام واقع است اقسام سلاطین و سیدی دولت ایشان معتقرب درین کتاب مبارک مرقوم خواهد
 شد و آنجا که شهر روم پیمان شد چنانکه در جای خود مذکور شود و در الملک و پای تحت این مملکت آن لده
 عظیمه بود هالفا این زمان درین مملکت دولتی و سلطنتی بود تخت و ملکی بر نخواست که سیرا و در خور ذکر و شایسته
 ترقیم درین کتاب آید بلکه ساکنین آن اراضی را در هر لده و آبادانی حکام و مشایخی جداگانه بود اما آنکه
 طرای که در کنار دریای شام واقع است بدست لشکر یونانیان محصور شد و قصه این جزیره نیز در بدو
 حال ملوک کریم مرقوم خواهد افتاد علی الجمله چون اهل طسرای به شنگای محاصره افتادند این نام برد
 پس وینس که در نیوت حکمران و فرمانگذار شهر طرای بود چنانکه در موضع اعدا گوش نمود فایده داشت تا جا

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

بروز قلعہ فاصلہ داده اند آنجا از هر هشت ذراع در چهار جانب ستونهای سنگین نصب کرده اند که هر دو
ستونها کیفیت و کیت از هر جهت چنان است که در ساعت پرونی مرقوم افتاد این نیز یکصد و پست و پنج
ستون خواهد بود و در میان قلعه قصری بنا کرده اند که تفریح و تفریح باشد و دیوار آنرا با سنگ استوار کرده اند
و در اندرون آن حایط رواقی ساخته اند که هفت ذراع در ده ذراع است و تمام این رواق از چهار
پاره سنگ است چنانکه از سه جانب سه سنگ باز داشته اند و آن دیگر را بجای سقف بر زبر
نهاده اند و از پرونی این حایط نیز هشت ذراع فاصلہ نهاده اند اطراف قلعه و کنارهای ساعت پرده
ستونهای سنگ نصب کرده اند و هر یک را با صورت مختلفه منقرنموده اند و این ستونها از هر جهت با
ستونهای اطراف قلعه مساوی است جز اینکه چهار ذراع بلندتر باشد چنانکه آن ستونها را هجده ذراع
طول بود و شش ذراع سر ستون و زیر ستون داشت این ستونهاست و دو ذراع طول دارد و با ستون
و زیر ستون پست و هشت ذراع باشد علی الجملة اکنون سه ستون از همه این ستونها بر پهلو افتاده باشد و آن
جمله همه بر جای خود منصوب است در چین توید این اوراق یکی از ثقات که با فائده حاجیان که عبورش
در آنجا افتاده و هر مسافت را مساحت کرده و هر شاخص را خود تشخیص اندازہ فرموده و مکتوب داشته
تقریر نمود و مرقوم افتاد و سلیمان علیه السلام را مانند این بنا و ازین زیادہ فرموده و آن بود که بدستیار
مردم مسزور و شیاطین کل بنا و غواص و آشیرین مفرینین فی الاصفاد و پایان آورد چون بنای
بیت الله چنانکه مرقوم شد و بنای قلعه بیت المقدس و طوی و جاشور و مخدو و غازار و بیت حوران و سقله
و بلعوث و لبسان و اگر بنوا هم این جمله را باز نمایم سخن بدر کشد و انجام این بنا با جمیع قدرت
پست سال بود چنانکه ده سال پست الله و دارالاماره عمارت شده سال دیگر سایر بنا با پایان رفت
غلبه سلیمان بن و بعضی از مملکت هندوستان قصه را با سخن چنانکه در هر چهار صد و هجده سال بعد بر مرقوم بود

تواریخ با حایط منقوش نام
جلد غلبه است از اعمال
ملوی با بیستم روزن سلوی حایط
بجای مملکت و بیستم روزن
انخدو با بیستم روزن سلوی
غازار با بیستم روزن سلوی
دار برون با بیستم روزن
بابای موصود و بیستم
وای بیستم روزن سلوی
بجای با بیستم روزن
وقالی است

چون سلیمان علیه السلام بر ممالک امور اینین و جاثانین و فرزاینین و خوانین و یوساینین و ارض
بشینه که مملکت اولاد عوج بن عنان بود و قبایل عاتقه استیلای تمام یافت و از کنار فرات تا سرحد مصر
و اشتهای ارض شام را مسخر نمود و آن طوائف را که تاکنون خدمت آل اسرائیل را بواجب نمیکردند
مطیع و منقاد ساخت و این ممالک را بنظم و نسق کرد و پانصد و پنجاه تن حاکم و فرمان گزار بر کجاست
تخیر دیگر ممالک را تقسیم داد و حیرام ملک صور را بفرمود که سپاه خود را با کشتیهای جنگی میان نمود
و خود نیز کشتیهای جنگی بساخت و با مردان رزم دیده سپرد و این جمله را فرمان داد که بجانب هند
شده آن مملکت را تخیر نمایند و سکانش را با سلام دعوت کنند پس سپاه بنی اسرائیل با اتفاق مردم
حیرام کشتیهای خوشتر اغنان بیا سپرده همی با خستند پس از روزی چند از کنار اراضی هند و تا
برآمد سرسنگان فیروز برای که درین وقت ملک هندوستان بود از ورود لشکر چکانه آگاه شدند و سپاه
فرزادان فرا هم گروه بوی ایشان ره پرگشتند و چندین مصاف با مردان سلیمان داده همه وقت را
کشت یافته هزیمت شدند و آل اسرائیل از دنبال ایشان در تخیر اصهار مشغول بودند تا تمامت مملکت و

غلبه سلیمان
برین
نام موصود و بیستم
شام از بیستم روزن سلوی
بعبری امور که بیستم
فقه با فادای موصود و بیستم
مجموعه بر روزن سلوی
آن فرزند است و آن نام
کوهی است قریب بیستم
چهار اسم بیستم
خفته است در اقلی بیستم
اسم موصود و بیستم
پس موصود و بیستم
کوهی است قریب بیستم

تواریخ

تواریخ با حایط منقوش نام
جلد غلبه است از اعمال
ملوی با بیستم روزن سلوی حایط
بجای مملکت و بیستم روزن
انخدو با بیستم روزن سلوی
غازار با بیستم روزن سلوی
دار برون با بیستم روزن
بابای موصود و بیستم
وای بیستم روزن سلوی
بجای با بیستم روزن
وقالی است

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

فرد گرفتند و مال فیروز را را اسیر و دستگیر کردند و اموال و ائمال کا فراز را بنهب و غارت بزرگرفتند از جمله اموال و ائمال منسوبه که بحضرت سلیمان فرستادند چهار صد و پست برده ذهب خالص بود و باقیهای دیگر نیکین و جواهر ثمن و چوبهای مختلف که بصورت مختلفه مصورت بود از حوصله حساب فرونی داشت و همچنان مردم آنحضرت در مدینه میگویند بود و در هر سه سال یک نوبت کشتیهای خراج بدرگاه میفرستادند که همه انباشته از اموال هند و ذهب خالص جانوران مانند فیل و بوزینه و طادس و دیگر اشیا بود و فیروز را می راجون آن قوت نبود که لشکر سلیمان را از مملکت خویش بیرون کند از در پورنشس و نیایش در آمد و بدینچه اظهار ارادت و عقیدت کرده بدستیاری رسل و رسایل خود را این داشت و بدینچه از ممالک با او با بود شاکر گشت اما سلیمان بعد از فتح هند از ترسد بالشرکهای فراوان خیمه سپردن زد و در موکب آنحضرت دیوان و اوسیان مختلط بودند و مرغان بر فراز لشکرگاه طیران میکردند چنانکه حق جل و علائمه نماید و حضرت سلیمان جنوده من انجمن و الایس و الطیر فتم یوزغون چون طی مراحل کرده بحوالی طایف رسید موری در پاسبان کو که عظمت آنحضرت را مشاهده کرد پس با موران گفت که بساکن و موطن خود در شوم تا ازین سازه حمت نه بینید و مبتلا کردید کما قال الله تعالی حتی اذا اتوا اهل واد التل قالت علمه یا ایها التمل اذ خلوا مساکنکم لا یحلمنکم سلیمان و جنوده و قسم لا یعرون سلیمان علم نبوت که بدیشان احاطه داشت این راز بدانت و بعد لول آیه فنبئکم ضایحاً من قولها بجمعه او خندان گشت و با در که بنهاد و سخن نامه الیریح تجری با بره فرا پذیر آنحضرت بود بفرمود تا آن مور را حاضر کرد و با او خطاب فرمود که از چه روی موران را انیب یاد که از موکب من کریزان شوند و حال آنکه میدانی من پیغمبر خدا و مذم و پی اراده من زیان مردم من هیچ آفریده نتواند رسید آن مور عرض کرد که هم کردم از آنکه موران فریفته زیور و شکوه سپاه تو شوند و از خدا دور مانند و دولت فانی را بسلطنت جاودانی ترجیح نهند ای سلیمان هیچ میدانی که خداوند چه با در آنحضرت تو ساخت این کنایت از آن است که ملک تو بر باد باشد این سخن حکمت امین بخت و رخصت خوشه بار گشت و این کلمات تشبیهی بود برای ملوک روی زمین و ازینگونه مرموزات مخصوص آگاهانیدن ناقصان است و آنکه آنحضرت از مثل این خطرات معصوم است القصة سلیمان بزین بطحا آمده فرود شد و کس نزد بلقیس بنیاد ملکه من فرستاد که اینک من با سپاه کران تصمیم تنجیر من داد و ام اکنون یا سر بکلفه اسلام در کن و خراج من بوی من فرست یا برای جنگ جتیا باشک چون فرستاده آنحضرت خدمت بلقیس پویست و سخن سلیمان بدور ساند سخت هراسناک شد با اینکه او را سید و دوازده تن سرهنگ بود که هر یک هزار مرد را فرما کند بودند بدانت که با آنحضرت پای ندر و اگر از در اطاعت و انقیاد بیرون نشود ملک مور بوست و کتب با از دست خواهد گذاشت پس دانایان درگاه را بحضرت طلبیده در کار سلیمان با ایشان شورت کرد و همگی متفق الکلمه عرض کردند که امر در روی زمین هیچکس را در اقدار باز نیست که خود را با سلیمان هم تراز و داند و با او سازم خاصمت طراز کند از آن پیش که زلال زندگانی بخاشاک حوادث گذرت پذیرد و بایست موارد خاطر او را با صدق و صفا صافی داشت و در ظل عطف او آمده از نزول

جلد اول کتاب اول تاریخ تواریخ

لیات این نشت پس بقیس در فرمان برداری سلیمان بخت شد و نامه بخدمت سلیمان نکاشت که مراد آنحضرت
 جز اندیشه عبودیت عقیدتی نیست و از آنچه سرمانی تسامحت رواندارم اکنون اگر این ملک را که از پدر
 میراث دارم با من گذاری چون دیگر اعمال تو که در ممالک منصوب از خدمت پای برم و همه ساله خراج گذارم
 و اگر از خط فرمان پسرون نخواهم شد و از آنچه فرمانی سرخواهم تمام آنگاه فرستاده سلیمان را پیش خواند
 و او را بنوید احسان و افضال مکانه امیدوار ساخت تا در نزد سلیمان سخن گوید و نامه را بدو سپرد و با نظر
 فکلی و عطای خسروایش بنواخت و یکصد بیت بدره ذهب با مقداری از جواهره شبنم و عنبر شنب
 و دیگر اشیا برسم خراج بدرگاه سلیمان فرستاد چون فرستادگان مراجعت کردند پیشش بلکه من را در پیشگاه
 پادشاه موتمن باز نمودند و عرض نیاز او را باز گفتند سلیمان از بقیس شاد خاطر شد و در حاضرت رای او تعیین
 فرمود و فرمان داد که همچنان در مملکت من فرمانگزار باشد و همه ساله خراج معین بخدمت پادشاه فرستد
 آنگاه از ارض بطحا کوچ داده به بیت المقدس آمد و درین سال شصده و شصت و شش بدو ذهب
 خالص از غارت مملکت هندوستان و خراج مملکت من بدرگاه سلیمان آورده بودند و آن علاوه بر
 خراج ممالک محروسه و منافع تجارت بود که در آنحضرت فراهم شد در وقت سلیمان بفرمود تا دولت
 سبیکه از ذهب بصورت چتر بختند که هر چتر را شصده مثقال قدس وزن بود و سیصد سپرز نیز بساختند
 که هر یک بسنگ قدس سه من وزن داشت و این جسد را در خزانه غیظه بسنان بریز برسم گذاشتند
 و تمامت او را آنحضرت مانند خوان و اقداح و کاسات و طاسات و غیر ذلک همه از زر ناب بود
 و سیم در حضرت او بجزی شمرده نمی شد چنانکه پارامی کران از سیم سپید بسببکه کرده در بیت المقدس
 انکند بودند و چون احجار کم بها بود علی بجمعه سلیمان پس ازین وقایع بفرمود که از چوبهای منبت
 که از هند آورده بودند چنک و چخانه و عود و دیگر چیزها بساختند و به پنی لیوی سپردند تا بدان
 تسبیح پروردگار کنند و برای رواق دارالاماره فرمان داد تا تختی از عاج بساختند که شش مرتبه داشت
 و صفیهای زر ناب بر تمامت آن نصب کردند و دوازده صورت شیر از ذهب خالص ساخته بر درخت
 آن تخت باز داشتند چنانکه شش صورت شیر بر زمین و شش در بسیار بود و بر بزرگ تخت مسند حکمرانی آنحضرت
 کردند و تمامت تخت و آن صورت با جواهر گرانجا مرصع و مکمل نمودند و زمین رجه دارالاماره و رود
 از بلور صافی کردند

بسیار از این نشت
 قیامت و این نشت
 غریب است

کین در سنین چنانچه
 زین نشت در سال
 نسیب از وی
 سبب نسیب بود

۴۴۱۹ جلوس منوچهر در مملکت ایران چهار هزار و چهار صد و نوزده سال بعد از هبوط آدم بود

منوچهر پسر ایرج ابن فریدون است قصبه میلاد و غلبه او بر سلم و تور مسطور گشت چون فریدون پسر
 جاودانی شتافت وی براریکه جهانبانی برآمد و از گنار پنجاب تا سرحد باب الالباب را بگم و در
 سلطنت داشت و در ممالک سلم و تور نیز نافذ فرمان بود چون کار حکمرانی بروی استقرار یافت بزرگ
 مملکت و صنایع دولت را حاضر ساخته بمشرفات خسروانی و عوارف فکلی بنواخت اشرف بنو نبطیه
 و سران قبایل ترکستان و تاتار که دستبرداور با سلم و تور مشاهده کرده بودند از در تواضع و تخاص

ایران ملک

وقایع بعد از بسوط آدم تا هجرت

پروند شده نامهای ضراعت آمیز برگاه پادشاه افادداشتند و عقیدت خویش را در حضرت وی باز نمودند
 و چو سن ملک چین نیز نامه فراگیر ارسال داشت و جنابش را بسلطنت تهنیت فرمود تا باین همه شمت منوچهر
 در خدمت سلیمان اظهار ارادت میرفت و او را به پیغمبری باور میداشت و با شریعت موسی میرست و از ارباب
 تحف و هدایا بدرگاه سلیمان مضایقت میفرمود علی ایچ مردان جنگ دیده مانند قارن پسر کاه و وارثش
 کماذارد و دیگر دلیران در خدمت منوچهر مجتمع بودند اما پهلوانی ملک و جهان پهلوانی حضرت با سام برگاه
 بود و حکومت سیتا زانا سرحد هند و ستان از جانب منوچهر وی داشت اما شرح نسب سام در کتاب
 که با پیش می پوست ازین پیش مرقوم داشتیم اکنون شطری از اولاد او احاد او نگاشته میشود که خوانندگان
 در نظر او و نسب این سلسله کار بر بصیرت باشد مقرر است که سام را هیچ فرزند روی نیشد و پوسته از
 خدای احد و طلب ولد بود تا یکی از پرودگیان او حمل برداشت و چون مدت معلوم گذشت فرزندی
 آورد که موی و ابروی او مانند پیران سالخورده سفید بود مادر فرزند روزی چند سام را از دیدار
 آن طفل بی بهره گذاشت و پسر را از پدر متورداشت تا مبادا پهلوان غیور فرزند را زنده در کور بند
 و زیستن او را در سرای خویش ننگ شمارد لکن عاقبت الامر این راز از پرده پروند افاد و سام بداشت
 که فرزندی کرده آورده او را طلب داشته معاینه کرد و سخت از دیدار او بکراهت شد پس حکمی را که سمرغ
 می نامیدند حاضر ساخته در خورد اجسراتی مقرر فرمود و فرزند را بدو سپرد تا در سرای خود برده سنجو
 بار دو سمرغ را که بزهد و تقوی روزگار میرفت در دامن جبل مسکنی بود پس فرزند سام را برداشته بمقام پیش
 برودت هفت سال پرستاری کرد و درین هنگام در هر فرزند دل سام بجنبید و او را طلب داشته با خان
 آورد و شامل او در چشمش پسندیده افتاد پس او را در میان انجمن بار داد و از نزدی که چون پیران موی
 سفید داشت او را زال نام نهاد و هم او را زار نامیدند چه زار پسر سرخ روی سفید موی را گویند و زال
 بدین صفت بود و همچنان داستان از سامی زال است علی الجمله زال در خدمت پدرش و نمایان یافت و کمال
 فرودیت و فراست بلند آوازه گشت و این خبر کوشش زد منوچهر شد که سام را فرزندی بردمند باید
 آمده که مصباح و دودمان و صباح خاندان است شاه بیدار روی شایق شد و نامه بسام فرستاد که پسر
 همراه خویش کوچ داده بدرگاه آید چون منوچهر بسام رسید و از حکم پادشاه آگاه شد در حال زال
 برداشته در خطه ری بخدمت ملک پیوست و منوچهر را دیدار و گفتار کرد و زال پسند خاطر افتاد و او
 در هر هنر که مجرب داشت در خور تخمین تمکین یافت پس منجمان و اختر شناسان را بفرمود تا در آنچه
 طالع او نظر کنند و درجه میل او را باز دانند و بنمایند که در مدت زندگانی از وی چه بظهور رسد و چگونه
 در جهان معاش کند منجمان بعرض رسانیدند که زال چراغ سلسله و قبله قبیله است در مردی و مردی
 مانند زمان و کرباسب نامی کرد و در پیشگاه کیان پوسته گرامی باشد منوچهر را از کلمات ایشان
 خاطر شاد گشت و پس از روزی چند او را بشرفیات کلی مفتخر ساخته در خدمت پدر رخصت انصاف
 داد پس سام فرزند را برداشته بسوی ستان ره سپار شد و چون از راه بر رسید و بچند مدت پاسد

این سخن عامی و محلی است
 سخنان در بیان معلولان

جلد اول کتاب اول ناخ تواریخ

حکومت سیستان و زابل و کابل را با زال مغرض داشت و خود برای نظم و نسق مملکت پنجاب و صد و هشتاد و پنج سپاهی لایق برداشته از ابلهان پرورشه و روزتار و زکوح و اوه بجانب پنجاب آمد و زال بعد از سفر کردن پدر و رتی و قوق امور سپاهی و رعیت مساعی جمیده معمول داشت و کار مملکت را نیک بنظام کرد و چون نظام بهار پیش آمد برای صید نخچیر و نظم مملکت کابل مردم خویش را فراهم کرده از بلده زابل بیرون شد و همه جاعلی مسافت کرده در حوالی کابل فرود آمد هراب که نسب با ضحاک داشت و در حکومت کابل دست نشان سام بود چون از رسیدن زال آگاهی یافت بزرگان کابل را فراهم کرده با استقبال بیرون نشاند و با خدمت زال پیوسته او را ستایش و نیایش در خور کرد و پیشگی لایق پیش گذرانید و خواستار شد که فرزند سام را برای خویش فرستد و آرزو از آن روی که هراب را آئین بت پرستان بود و ستان رضامند او که بخاک او در شود و با وی همکامه و هم نشست باشد پس در کنار رودخانه که قریب بسرای هراب بود سر پرده زالی برپای کرد و جهان پس روان در آنجا اقامت جست لکن هر با ما و که آفتاب سر بر زوی هراب بخت زال آمدی و آنچه از خوردنی و آشامیدنی در بایست او را ابطال او بود و جیسا کرده بگاه بسرای خویش باز شد یکچند روز زال بدینگونه روزگار گذاشت و همه روزه خاطر با سب تا ختن و نخچیر انداختن کاشت تا آنکه بحکم قضا کار بروی دگرگون افتاد و عشق بر پیشانی او پنجه پر خون نهاد و آن چنان بود که یکی از مهران حضرت با او گفت که هراب را دختری چون آفتاب در پرده مستتر است و آن شمایل دارد که پری از حرکات و لغزپ او شرکین و خجل باشد و چندان از حسن و جمال و غنچ و دلال و با زکفت که زال را دل از جای رفت و هوای عشق او را بجای حسرت در مغز نهاد و نام او را با زپر رسید گفت رودابه نام دارد و ما در او سین دخت کویندا ما از آنوی چون رودابه از رود سپه دار نو آگهی یافت و حصافت رای و جلاوت طبع و سطر می یال و بر ز او را همه شب در ضمن حکایات از پدر اصفا فرمود همس دل او با مهر زال بختبید و از جانبین رشته هراتوار کشت و با هم بدست یاری مکاتبه داد و شد سفر اکنون خاطر را در میان گذاشتند و شبانه گاهی پنهانی زال از آب عبور کرده بسرای هراب در شد و رودابه را بنها سخانه خالی از پیکانه دریافت و با هم مواثیق محکم کردند که بزنا شونی یکدیگر را بخوار آرند و روز کار را با حکام خاطر گذارند پس زال معشوقه را وواع گفته بمقام خویش آورد هر روز عشق رودابه در ضمیرش زیادت میشد تا که از اندازه صبوری فرونی گرفت ناچار نامه ب حضرت پدر کاشت و پرده از راز نهفته برداشت و صورت عشق خویش و آن مواثیق که با رودابه بایمان محکم کرده بود باز نمود چون نامه او را بنزدیک سام آوردند و از حال زال آگاه ساختند سخت ب حیرت فرودماند که اگر سئمت فرزند را با جابت مقرون نذار و خلاف عهد کرده باشد چه آرزوش که از سیرغ بازمیکرفت سو کند یاد کرد که در از ای آنکه خارش داشته و در حجر تپت پیکانه اش گذاشته هرگز در اینجا حراج مارب او مسامحت رواندار و در سه گاه با او همدا شود و در نباشد که این معنی پسند خاطر منو چهر نیفتد یا نتیجه که ازین مواصلت با دید آید همه زیان اینان کرد و چسپراغ و دومان ضحاک را از نو فروغ دهد شبی را درین اندیشه پایان برد و روز دیگر در کشت

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

بحضرت خوانده بایشان دین سخن مشورت کرد ستاره شناسان و دین کار نیک نظر کرده معروض داشتند که ازین پیوند برگزندی پدید نشود و فرزندی که از ایشان بوجود آید پناه ایران و پشتوان کیان خواهد بود سام ازین سخن شاد شده فرستاده فرزند را خست انصاف داد و فرمود با زال بجوی که اگر چه پیوند مهرباب را صواب ندانم اما از آن سو کند که برای اسعاف مطالب تو یاد کرده ام انحراف نخواهم جست و هم اکنون بجای ایران شده بحضرت پادشاه خواهیم شتافت و اندیشه او را درین معنی خواهم یافت چون پیام سام بزبال رسید در مای شادی بروی وی کشاده گشت و آن زن محاله که در میان او رود ابه رسول بود پیش خواند و این مرده بحضرت معشوقه فرستاد از قضایین دخت که هم از رود ابه بد کمانی داشت پی هنگام آن زن محاله را بید و بفحص و فراست از آن کار آگاهی یافت و شبانگاه در خدمت مهرباب از آن راز پوشیده پرده برداشت مهرباب اگر چه پیوند خویشی زال را کرده نداشت لکن چون از پادشاه چمناک بود و میدانست و دین کار با دستان همدستان نباشد بدان شد که فرزند را گزید و در میان دخت او را ازین اندیشه باز داشت و بنوید اجازت سامش آرام داد اما از آن سوی خبر بدرگاه پادشاه برد که زال را دل شیفته وصال و دوابه است و با مهرباب هوای موصلت دارد و منوچهر ازین سخن در اندیشه شد و گفت بسیار رنج بروم تا ایران را از چنگل پر دایم و دشمنان از طمع این مملکت مایوس ساختم اکنون فرزند سام بدان سزا است که در کنار دختر مهرباب بجا کند همانا فرزندی که از ایشان باو دید آید از کجوی ترا و با ضحاک تازی دارد چه توان دانست که از رضای مادر گذر کند و سود مردم ایران در نظر گیرد و در حال کس بطلب سام فرستاد و چون سام بدرگاه نزدیک شد فرزند خویش نود را با استقبال وی مامور ساخت تا او را با چشم تمام بحضرت سلطان آورد و منوچهر یکچند روز با سام بشام برود و از رنج سفر و رحمت راه باز پرس کرد و آنگاه با وی گفت که از دو مان ضحاک جز مهرباب کس بجای نمانده صواب آنست که جهان از لوٹ وجود او نیز پرداخته شود سپاهی ساز داده بوی کابل شتاب کن و مهرباب را از میان برگیر و آتش برایش در زن سام نیز سر بقبول فرود آست و زمین خدمت بوسیده پادشاه را وداع گفت و از آن زمان کوچ داده بر ابستان آمد و از آنجا بفرم قتل مهرباب شتاب کرده پس از روزی چند بجنگار کابل فرود شد فریاد از سرای مهرباب بفلک اشر رسید و زلزله در صغیر و کبیر افتاد زال ازین خبر طلال اینچیز چون شیر خشم کرده بر آشفست و گفت تا سخت سرازتن من بگریزد یکجوی از سر مهرباب بر نتوانند گرفت و در حال استقبال پدر را میان بر بست و بر سمند خویش بر نشسته بدرگاه سام آمد و چون روی پدر را بدید از اسب فرود شده روی بر خاک نهاد و پس از زمانی دراز سر برداشت و چندان آب از دیده ببارید که دل سام در تاب شد و روی با فرزند کرده فرمود که چندین غمگین میباش که کار بجای تو خواهم کرد و رضای دل تو خواهم جست پس نامه بحضرت منوچهر نگاشت و هر رنج که در راه او سپرده بود بازاری و ضراعت تمام بشفاعت آورد پادشاه گناه مهرباب را معفو دارد و زال را با او رخصت خویشی فرماید آنگاه نامه را بزبال سپرد و او را بدرگاه منوچهر کیل فرمود اما از آن سوی مهرباب در تب و تاب بود و با زن و دختر در عتاب که اینک بشومی شامیان این شهر بست کرد و خاندان ضحاک

جلد اول کتاب اول تاریخ تواریخ

با خاک یحسان شود سین دخت عرض کرد که اگر خست باشد من از بی جان استین بر زخم که اینکار را با ما آن آرمس
مهراب را با اندیشه خود متفق کرده پیشکش در خور سام سر انجام فرموده و بشتاب تمام بدرگاه او شده پیشکش خویش را

چون پیشکش حضرت را دیدند و زور سام خندان استغاب و تعجب نمودند و از او پرسیدند که این کار را
اورا چه جان کرد و عبد بسد که با بنان را از روی زبان زنده و در برابر او

هیچ آیب نرسا ند پس شاد خاطر باز شد و این مرده با شوی خویش باز گفت و هم از آن سوی چون زال بخت نبرد
پیوست و نیاز نامه پدر را بدور رسانید و دل کوفتی و شفقتی خود را باز نمود و پادشاه بضرعت زال شفقت سام

دل زخم کرد و جهان حضرت را حاضر فرموده از انجام این پیشکش نوحی و شکی
دل زخم کرد و جهان حضرت را حاضر فرموده از انجام این پیشکش نوحی و شکی

دل امس کرده زال را پان مهم عازت داد و از آنجا که در خست انصراف فرمود پس زال بجای مقصود چنان خست
که سر از پای نمی شناخت چون نزدیک پدر رسید و فریان پادشاه را بدور رسانید سام نیز شاد کام گشته بسرای مهراب آمد و رود او را
با این رای فرزند کامین بست و کار سبور و سرور پیوست بعد از آن ام عرس هم مهراب را با جا و آب در خطه کابل آنداختند و کل خست
باز زال فرود او به پنهان آمد و روزی چند برنگشت که رود او به پنهان شد و در قسم از وی بوجود آمد و از چهره او کاخ و کوی گشتن شد و چشم سام و
دیگرین دهن و او در رود غیبی بود که در ایام کیم و پیل پیکت زخم کرد از پای در آورد علی جمله چون ترم بجد رشتد و نیز رسید چون پدر او

وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

در خدمت پادشاه مکر بمیان داشت و بیج کاری را از کاری فرو نینداشت و منوچهر مدت پنجاه سال بی آفت عین الملک مکرانی فرمود تا گناه بترکازی افراسیاب بن پشنگ کار بروی تنگ شد چنانکه در جای خود انشا الله مرقوم داریم

جلوس سرورس در مملکت بابل چهار هزار و چهارصد و بیست و سه سال بعد از بسط آدم بود

سردنس چون در مملکت بابل صاحب تاج و سیرکشت دار گنار عمان تا دیار بکر و کرجستان را فرو گرفت نامه ضراحت انجیر با خدمت منوچهر انفاذ داشت و اظهار اودادت و طهور عقیدت خویش را بچوکه که در خور بود و بزمن و چه پوسته سلطین بابل را با سلم عقد نمودت استوار بود درین وقت که منوچهر کاه از سلم و تور بستد و بدیشان مظفر منصور آمد ملک بابل از وی در بیم بود تا مبادا بکجفر خصومت با سلم اظهار خصومت فرماید و ملک موروث و مکتب را از دست او بیرون کند چون نوبت بسردس رسید با سال مکاتب و انفاذ تخت و هدایا موطبت نمود تا خاطر منوچهر را با مهر آورد و او از آنوقت با حضرت سلیمان نیز اظهار عقیدت میفرمود و بسپح از انفاذ تخت و عهد اسامحت نمیداشت علی ابجکر بیست و پنج سال دار الملک بابل و نیز ادر تحت فرمان سرورس بود تا گناه زمام سلطنت را بکف کفایت با طایف کون گشته بود

جلوس سنجین در مملکت مصر چهار هزار و چهارصد و بیست و سه سال بعد از بسط آدم بود

سنجین که در توریته نیز با حال او اشارت داشته اند از بزرگان آل قبط است مردی با جلالت و طبع و زرانت رای بود چون مصرینس جای برداخت درخت بسرای و دیگر بروی بدستباری احوان و خویشان دست یافت و بزرگان مصر را طوقا و کرا تا مطیع و منقاد ساخته بد رجبه فرعون رسیده و بر تمامت ملک مصر رونق و جنبه و سودان نافذ فرمان شد و چون بر مسند ملکی بهتزاز یافت بفرمود که عمال و حکام و لایات محروسه در نظم و نسق و نظیر است اموال مردم بحال اجتهاد مرعی دارند و نگذارند در او ای دیون و احقاق حقوق خلق تا جزر و دو حکم داد که هر کس را اهل محنوم و وقت معلوم فرارسد و دیون باشد جسد او را با خاک پنازند تا قرض او ادا نشود و باز مانند کان کفایت کنند همانا بدین سبب مردم با اندازه بر بستند و کمتر طمع در مال بگرا بستند علی ابجکر چون کار ملک بایسنجین راست شد و غلبه و استیلا سیلیمان را در ملک مشاهدت کرد و بدینست که جز از در طوع و انقیاد و با او نتوان بود پس بدستباری تخت و هدایا در سال رسل و رسایل خاطر آنحضرت را با خود بایل کرد و دختری در سده ای داشت که با پری همسری میبخت او را با سلیمان کابین بست و بقریه داد و فرستاد و نوبتی لشکر کشیده بارض کنعان آمد و مدینه غار را محاصره کرد و پس از روزی چند آنحصار را با غلبه و یورش فرو گرفت و کنعائین را که ساکنین و قاطنین آن بلد بودند و با سلیمان از در فرمان بیرون نمیشدند با تیغ بکزدانید و آتش در زده هر سوختنی را بسوخت و ارض غار را با اموال و اثقالی که نهیب و غارت بپوش کرده بود با دختری که در سده ای سلیمان داشت بکذاشت و خود مراجعت کرده بدار الملک مصر در آمد و در آنجا ملک سلیمان وفات یافت و پور بجام بن با باط افزائی که مشیح حالش مرقوم خواهد شد بعد از فوت او از درگاه سلیمان فرار کرده بمصر پناه جست و او ام که سلیمان زنده بود در زمین مصر سکون و رزید و هم سوئزین فرنگستان

۳۴۲۲
سردس
سردس
سردس
سردس

۳۴۲۸
لوکر
لوکر
لوکر
لوکر

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

بر آنکه بود باجم بعد از وفات این پسر آمد و پناه با سیکان ملک جست بچنان کارنده این کتاب مبارک
این سخن را استوار داشت و از نیروی که با صحت مقرون یافته بود مرقوم نمود و مدت ملک سپس در ملک مصر بود
آمدن بطین نزد حضرت سلیمان چهار هزار و چهار صد و بیست و هشت سال بعد از ظهور آدم بود

۳۴۲۸

آمدن بطین نزد
سلیمان

ازین پیش طری از احوال بطین مکه من مرقوم افتاد که در حضرت سلیمان از در اطاعت و انقیاد و بیرون شد و همه ملک
خراج مملکت بسوی او فرستاد لکن بسوزیدین آباد و اجداد خویش میزیست و بچنان مکان مین ایان با حضرت
ذوالمنند داشتند درین وقت که سلطنت سلیمان ملک با قوام بود و همه روز به بر قانون خویش تحت علی نشسته
و آدمیان و دیوان و مرغان در آن سخن و کرد آمدندی روزی آنحضرت نظر کرد به در ادر مقام خود نیافت چنانکه
خدای فرماید وَ تَقَفَّ أَنْ يَطْرُقَ قَالَ يَا لَيْلَى لَأَأْرَى الْكَلْبَ بِأَمِّكَ كَأَنَّ مِنْ أُنْجَمِينَ سِلْمَانَ فَرَمُوهُ كَمَا زَمَانِي دَرَارٌ مِيكَرُو
که بدید را در میان مرغان نمی بینم اگر سبب غیبت را حضرت بجهتی روشن دست نبرد او را کیفر خواهم کرد و کما قال
لَعَالِي لَأَعِدِّيَّةٌ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْلَادٌ بَحْتُهُ أَوْلِيَاءُ تَيْبِي سِلْمَانَ مَسِينٍ سِلْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِلَوْلٍ مَكْتُبٌ غَيْرُ مَبِينٍ
مدتی چند آن برینا که بدید از راه رسید سلیمان او را مخاطب ساخت که با چه قسمک از حضرت غایب
شدی و که ام اندیشه ترا از خدمت باز داشت بدید عرض کرد که اَعْلَمْتُ بِأَلَمْ تَسْمَعُ وَ تَحْكُمُ مِنْ سَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ
یعنی بجایی که نشسته ام که پادشاه هرگز بد آنجا فرود نشد و آنچه من دیده ام سلیمان نشاید است فرموده بهمانا
از مملکت بساید بخضرت شاقه ام و اجار سیکو آورده ام آنی وَ جَدَّتْ أَمْرَةٌ تَحْكُمُكُمْ وَ أَوْقَيْتُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ كَمَا
عَرَضْتُ عِظْمُ زَنْبِي رَأَيْتُمْ كَمَا دَرَجَتْ مَعِي وَ شَرِبْتُ بِسُلْطَنَتِكَ وَ دَاوُدُ رُوِيَ بِرَأْسِهِ هِيَ حُرُوفُ إِسْمِهِ هِيَ أَرْجُوهُ
تحتی است از ذهاب خالص که مشت ذراع در مشت ذراع عرض طول آن تخت بود و همه مملکت و مرصع بجا باشد
و لالی خوشایست و آنچنان تحت هیچ ملکی را نباشد لکن با خدای و پمبیر او ایمان ندارند و عبادت قیاب مینمایند
وَ جَدَّتْ أَمْرَةٌ تَحْكُمُكُمْ وَ أَوْقَيْتُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَقْرَرٌ اسْتِ كَمَا سَلَطِينَ مِنْ بَشِيرٍ أَقَابَ رَسْتٍ بُوَدُّ وَ جَدُّ شَمْسٍ كَمَا زَا جَدَادُ
این طبقه است هم بدین واسطه که مذهب صاحبین خستار کرد و سجده با شمس فرمود بدین نام خوانده شد چنانکه ازین
پیش در بدو حال ملوک مین مرقوم افتاد علی ایچکه سلیمان با بد فرمود اینک صدق و کذب سخن ترا مینت خواهم دانست
نام با بطین مکه مین مرقوم میدارم از ذهاب تجاری بذا فَا لَقَدْ الْيَسِيمُ نَامُهُ مَرَابَرْدَةٌ دَرِيَانُ إِسْحَانُ بَعْلُكَ وَ نَظَرُكَ كَمَا دَرَجَادُ
چه خواهد گفت و درین وقت مقصود سلیمان آن بود که آنحضرت را با خدای دعوت کند و شریعت موسی در آورد
پس بدید نامه را بر گرفت و با عرض مین در آمده بقبر بطین در شد و کتاب سلیمان را بدامن او در کفند بطین انصورت
در عجب ماند نامه سلیمان را بر گرفته بکشود و از آنچه مرقوم افتاده بود آنکی یافت عظیم تر رسید بزکان حضرت میناید
در گاه را حاضر کرده شرح حال باز گفت ایشان از مضمون باز جستند فرمود آیه مین سلیمان وَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ الْحَكِيمَ
الَّذِي تَلَوْنَهُ عَلَيَّ وَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ الْمُبِينِ اگر چه ما را در حضرت سلیمان سخن جز از در انقیاد و بیرون کرد داشتن خراج مساحت
میرفت اکنون ما را بدین خود دعوت نموده و بپای رسید راحی احضار فرموده شما در کار من چه قوی و سید
و چه صلاح اندیشید قَالُوا سَخْنٌ أَوْلُو قُوَّةٍ وَ أَوْلُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَ أَلَا نَمُرَّا لَيْكُتَ عَرْضُكَ وَ نَذَكُمَا مِنْ فَرْمَانِ تَوَاغُرْنَا
بجز نیم و اگر حکم رسدیم از صاف بیم نذاریم چشم و گوش همه بر فرمان نشسته هر چه کونی چنان کنیم بجا و قانت آن ملوک که

وقایع بعد از هبوط ادم تا هجرت

و خلق آدم را آفرید و با عیسی فرمود که با سلیمان جنگ نموان کرد و در برابر سپاه او نتوان مصافح داد چون سخن با رضای او گوئیم بالسرکای فسد او ان بدینوی تا حق کند و مکتب من کیاره با فتور آید پی ستور کرد و بهتر است که پیشگی در خور او سه انجام کرده با فرستاده کار آگاه افشا در گاه او دارم و منتظر رسول باشم هر گاه باز آید و از آنچه در سپهر ان از منجزه و کرامت بود چون از سلیمان نیز مشاهدت کند و خبر باز آورد و کیدل بادی ایمان آریم و از نزول حوادث این ششم تا قال الله تعالی و بی مرتبه ایتم بحیثیه قاطره بم یزیج الم رسولن پس بطیس مندر بن عمر و راکدی از ایمان حضرت بود پیش خواست و تاجی مرتجع از جوامع که انبا بمسلفی از لالی دیواقت و مقداری از شک و غمب و هزار خشت زرد و سپرد و پانصد تن فلان پانصد تن جواری با اسبهای تازی تراود که همه را ساز و برگ زترین دین معرق بود با او تسلیم کرد و هم جزعی یانی با مندر داد و کت ایخه را در حضرت سلیمان پیش گذران و از وی درخواست کن که جنع را بی اتی و شقی سورخ کند و رشته بدان در بر دین مندر ان اشیا را بر گرفته بجا نهد و ان شد چون خبر با سلیمان آورد و مندر مو و انجمنی و در خور سلطنت وی بر آید و آدمیان و دیوان صف راست کرد و دزدان زده هزار عرادای جنی را که صفت آن مذکور شد از دوطرف بداشتند تا هفت فرسنگ مسافت در پیش روی رسولان بطیس مرد و مرکب سواره و پیاده فراهم بود چون مندر بجدلول فلان جاء سلیمان از آنچه جو ر که دو بضررت اعلی پوست متحر و ما یم زمین خدمت بسید و پیش خویش را پیش گذر آید و پیام بطیس را بگذشت آنحضرت فرمود تا گرمی رشته در دمان گرفته از ان جنع در گذشت و آنرا سورخ کرده رشته در کشید پس سلیمان با مندر خطاب کرد که بطیس چنان دانسته که من با حطام دینوی فریفته شوم و حال آنکه خراین من از اندوخته جمیع ملوک روی زمین فرونی وار و هرگز دل بدان بسته ندارم باز شو با بطیس بگوئی که بجز قبول اسلام روی سلامت نخواهی دید هم اکنون بر حنبر مسلم و مومن نزدیک من شتاب کن و اگر نه فلان یتم بچون و لا قبل لکم بیابا لشکری بدیشان تا حقن کنم که از یک بیابان و سارنگه افزون باشد و آنجا حرات را از مساکن خود پرانده ساخته عرضه دار و هلاک فرمایم پس مندر رخصت انصاف یافته بجا بن شافت و شرح حلت و سلطنت سلیمان را بیان کرد و ان احوال که از آنحضرت دیده بود باز گفت بطیس سخت بر آسید و بزنگان در گاه و قوا و سپاه را فراهم کرد فرمود که سلیمان سپهر خداست و جز با ایمان از وی ایمان توان یافت بهانا قصه سلطنت و مکتب آنحضرت را اصفا نموده اید صواب است که بزودی شتابیم و آنچه شنیده ایم معاینه کنیم که نجات دارین در آن خواهد بود پس ساز و برگ راه کرده با بزنگان در گاه متوجه بیت المقدس گشت چون اینخبر با سلیمان آوردند با قال یا ایها الملأه انکم یاسیتم بیریثنا قبل ان یاقون فی منین با ملا زمان حضرت فرمود کیت از شما که از ان پیش که بطیس با مردمش فرار شد تحت او زانزد من حاضر کنید کی از دیوان عرض کرد که من تحت او را حاضر کنم زودتر از آنکه بر جای خویش ایستاده شوی تا قال الله تعالی قال هیریت من اینچنانا ایکت پر قبل ان تقوم من مقابلک سلیمان فرمود آیا کسی باشد که ازین زودتر حاضر کند نصف بن بر خیا که بر اسم علم

جلد اول از کتاب اول تاریخ اتواریخ

و اما بود عرض کرد انا اینک به قتل آن پسران بگفت مگر من از آن زودتر آدم که چشم بر هم زنی و تحت
 بغیس را در خدمت سلیمان حاضر ساخت و آنحضرت تا طاعت و کیاست بغیس را مجرب فرمایید فرمان
 داد تا زبور و سپیدایه آن تخت را دیگر کون کردند چنانکه چون بغیس برسید با او گفتند آیا اینست تخت تو را
 باور داشت تخت او را حمل و نقل کرده باشند گفت که یا آن باشد تا قال الله ثانیة فما جانت
 قیل آهنگه آنرا شکایت گانه جو علی آنچه چون بغیس به غیظ لبسان رسید و سخن آن سردای از بلور
 صافی بود چنانکه مرقوم شد مکان کرد که آن رجه را آب فراورد پس جامه خود را بر کشید چنانکه سابقین او پیش
 گشت تا از آب عبور کرده برواق درآید و خدمت سلیمان را در یاد چنانکه حق جل و علا فرمایید قیل او علی تصحی قلم را آید
 حیثه و کشفته عن سابقها چون سلیمان آن بدید فریاد بر کشید و گفت آیه صریح فرمود زمین قواری برای بغیسین
 ساخت را آب در نیافته بلکه از آینه صافیت جامه برکش و کام در زین و بجزام بغیس از غلت و زریکوار سے
 آنحضرت در حیرت رفت و با خدا و ذانابت جست قائلت رتبه رانی غلظت نفسی و اسکت مع سلیمان یغیروا
 الخالین گفت پروردگار من بانفس خودستم کردم و روزگاری بر پستش آفتاب روز بر دم اینک سلام
 آوردم با سلیمان و کار با خدای گذاشتم و پیش شده در خدمت سلیمان زمین بوسید و بشریت موسی و نبوت او
 ایمن استوار کرد و معروض داشت که از سلطنت و حکمت تو آنچه دیدم افزون بود از آنچه می شنیدم علی آنچه روزی
 چند بغیس در بیت المقدس بود آنگاه از سلیمان به شرفیات کلی معقود شد و حکومت مین باز شد و همه ساله خرج
 حکمت بحضرت او میفرستاد پس ازین قیام در به حیات سلیمان طبع فرمان بود

و ذاقاب برای سلیمان در قرن آنحضرت و خرفرعون را برنی چهار هزار و چهار صد و بیست و نینال بعد از نبوت آدم بود

۴۲۹

در چهار
 سلیمان

سلیمان علیه السلام را در فائزده هزار و چهار صد و بیست و نینال بعد از نبوت آدم بود
 و در پنجشنبه مشغال قدس ذوب غاص سر انجام میشد و بیشتر وقت خدام آنحضرت در مصروفیتند و آب
 و آلات عراوهارا فراهم آورده و در پیش روی هر عراوه پرده از ایشیا رصبله باز داشته بودند که زخم تیغ تیر
 گزند آن اثر داشت و در روز جنگ از پس پرده چپ مردمبار زخمی نشست و از شقه چند که در پرده
 کرده بود مذبوی دشمن تیر می انداختند و از جمله عراوهها هزار و چهار صد عراوه پوسته در بیت المقدس حاضر بود
 و سایر را در حد و دقت و حاکم مینا داشتند و اگر روزی آنحضرت را احتیاج می افتاد و مقادیر پیش می آمد
 حکم میدادند آنچه را بداندی که مقصود بود حاضر میکرد و زود دیگر چهل بسنه از هب در مطبل خامه بسته داشت که بگریا
 صد و پنجاه مشغالی زیر تپسیاغ کرده بود و در این جمله را در بیت المقدس حاضر داشتند تا هنگام جدا مردان
 جنگ را بکار باشد روزی سلیمان برای بازوید اسبان از بیت المقدس بیرون شد بمقادیر عرض علیه السلام
 اتفاقات عجیب و پرستاران یک یک اسبابا بشاهدت آنحضرت میگذاشتند و جانش نظاره بود آفتاب
 در پس کوه شده و نماز را خضیلت وقت منتفی گشت پس سلیمان فرمود ای حیثت حثت اخیر عن ذکر ربی می تواریت
 یا نجایب و دوستی اسبان و مشاهدت قبول مر با ز داشت از یاد خدا و ذنای که خضیلت تا از زمین جمع گشت
 و آفتاب در پس کوه نشست پس روی با بد بران غلی کرده فرمود و ذنای علی آفتاب را باز آوردید خضیلت

وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت پنجم

فاذا من فوشت ثوب پس خبر این خدای آفتاب بر چشانی آسمان باز نمود و شد تا آنحضرت مسح کرد و کردی کرد
 باین وضو بباخت و نماز بگذاشت پس بیک نگاه آفتاب پدید شد و سارکان چهره نمودند علی التحمیل
 پس ازین مجزه با همه سلیمان علیه السلام فرمود تا نامه بر پیشین یک مصر کا شتند که درین وقت بسند فرمود
 برآمد بود بدست رسولی چهره زبان سپرد و گفت با فرعون مصر بخوی با ایمان با خدای دینم بر او احب
 شناس با همه سار جزیه بخت فرست و اگر نه ساز جنگ کن که اینک با لشکرهای فرادان بسوی تو تا سخن تویم
 کرد و خاک مصر را با باد همسان خواهم ساخت چون فرستاده آنحضرت با مرض مصر آمد و در بارگاه فرعون
 با ریافته فرمان سلیمان را با یک مصر در میان گذاشت پیشین بدانت که کس را با آنحضرت نیز وی جنگ
 نیست و با مردخت باز و چشانی خرافت با خاک نهادن بهر است تا کان منازعت کشادن پس با فرستاده
 سلیمان آفا زده است و هادنه کرد و همه نرم کردن و فروتن بود و در پاسخ نامه سلیمان نوشت که مرا در آنحضرت
 جز بر طریق انبیا و وحیست روی نیست و هرگز در گذشتن خراج مسامت رود اندازم و مرا در پرده و در تیر
 که همان خلق و خلقش با یک کشیده که در خور سه ای سلیمانیت اگر اجازت رود هم او را بجزرت فرستم
 و فرستاده را بجزرت مکی و انعام فرودی شاد ساخت و رضت انصراف داد اما چون رسول از مصر
 باز آمد و سخن اسپس را با سلیمان عرض داشت آنحضرت و دیگر باره فرستاده دختر او را برسم زنی آورد
 و در قریه داد و جای داد اسپس بعد از روزی چند سپاهی ساز داده به بلده فاذا در آمد و آن مدینه را فتح کرده
 اموالی آنرا برای دختر خویش فرستاد چنانکه در ذیل احوال اسپس بین قصه اشارت رفت و سلیمان دختر فرعون را
 از قریه داد و کوچ داده بقلعه تدمر آورد و جای داد و شرح بنامی تدمر عمارت آن نیز ازین پیش مرقوم گشت
 جلوس سیکان شیک در محلت مصر چهار هزار و چاه صد سی و نه سال بعد از هبوط آدم بود
 سیاحت که در توره به پیشتر ترجمه کرده اند غلبت بسیکان فیک بود بعد از وفات اسپس مرتبت فرعون
 و بر سپهر جهان بانی برآمد و سوار از بقعاعت سلیمان بد بر برد و از نیروی که بعد از غلبه ایشدای دیو با آنحضرت
 قواعد محلت روی با پریشانی داشت و دیگر باره بار و فنی سخت نیاید چنانکه یو رجام بن باباط از خدمت سلیمان
 روی بر تافته بمصر آمد و سیکان شیک او را در حضرت خود پناه داد و هیچ از سلطنت سلیمانی نراسید و چون سلیمان
 رفت از جهان بسید بن بزود در سال پنجم سلطنت رجحام عرض سپاه داده با شصت هزار سوار و هزار و دویست
 هزاره جنگی که واسهای اسپس در اطراف هر یک نصب بود تا هنگام که یو و در مردان جنگی بران نشسته
 و با سپاه دشمن تا سخن برودنی و مرد و مرکب زابد آن واسهای برنده قطع کردنی به بیت المقدس و پیاد
 فرودن از امکان حساب نیز قدرم رکاب داشت رجحام بن سلیمان بدانت که با او با بقا دست ندارد
 بی ماضی او را به بیت المقدس در آورد چنانکه در جای خود گفته شود در تکریم مصر چنان حال بود
 و فرعون اعرج جارت زودیت سپه ای عقب با او نسیذ در اراج بیت المقدس فرود آمد
 غلبه دیو بر سلیمان و قتل آنحضرت چهار هزار و چهار صد و چهل سال بعد از هبوط آدم بود
 هزار زن سیکو صورت در سه ای سلیمان علیه السلام بود که آنحضرت با ایشان هم بستر شدی و مضافا باینکه

قادر بر هر چه خواهد بود

ستارچ پس همگر
 در تخریب آنکس پس
 معصوم و دیگر از جنم
 هر سیکان
 بر سرین سوار بود
 در آن روزن و کانی
 سیکو سوار در آن
 مکن و کاف

۴۴۲۹

۴۴۳۰

در سه سلیمان